

The Region of Jamshid in the Ferdowsi's *Shahnameh* from the Perspective of Source Criticism

Hamed Safi*

Abstract

In Iranian and Indian literary text, Jamshid is a mythological figure. According to one of the oldest Aryan myths, he was the first Human and spread in India and Iran in two separate ways; he became the king of the dead in India and the powerful kingdom in Persian. In Persian mythology, he claimed to be God and that's why the fortune was kept off. Zahhak destroyed the Jamshid's kingdom and saw him in two. In addition to texts such as Avesta, Denkard and Bundahishn, the tale of Jamshid is narrated by the Ferdowsi's *Shahnameh* and historical books of the Islamic period. The current paper studies the narration of Ferdowsi from the Jamshid's story through the source criticism. Investigating the possible origin of the Ferdowsi's narrative is the main purpose of this research. Based on the investigation of Jamshid's story in the *Shahnameh* and other texts and the analytical comparisons of similarities and inequalities, it can be concluded that narratives of Arabic historical books are influenced by the literature of Islamic religion and connected to pre-Islamic Pahlavi texts through textual mediation. The narrative of Sa'alabi show textual connections with *Tarikh-i Tabari*. Further, some other sources have been used. However, the narrative by Ferdowsi for the tale of Jamshid has an origin connection with the Pahlavi texts, and no possible connection is found with the Abu Mansouri's *Shahnameh*.

Keywords: Jamshid, Ferdowsi's *Shahnameh*, Source Criticism, Arabic Historical Books, Pahlavi Texts.

* Assistant Professor, Department of Basic Sciences and General Courses, Khorramshahr University of Marine Sciences and Technology, Khorramshahr, Iran, safi@kmsu.ac.ir

Date received: 11-09-2020, Date of acceptance: 25-12- 2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

داستان پادشاهی جمشید در شاهنامه فردوسی از دیدگاه نقد منابع

حامد صافی*

چکیده

جمشید یکی از شخصیت‌های اساطیر هند و ایرانی، بر اساس یکی از قدیمی‌ترین اساطیر آریایی، نخستین انسان بوده و در هند و ایران، در دو مسیر جداگانه گسترش پیدا کرد. در صورت هندی، به شاه مردگان و در صورت ایرانی، به پادشاهی قدرتمند تبدیل شد که با ادعای خدایی، فره از او فاصله گرفت و ضحاک، پادشاهی اش را سرنگون و او را با اژه به دو نیم کرد. داستان جمشید، علاوه بر اوستا، دینکرد و بندهش، در شاهنامه فردوسی و کتب تاریخی دوره اسلامی روایت شده است. در این مقاله، روایت فردوسی از داستان جمشید با رویکرد نقد منابع، با متون دیگر سنجیده خواهد شد. بررسی خاستگاه احتمالی روایت فردوسی از این داستان، هدف اصلی پژوهش حاضر است. بر اساس تجزیه داستان جمشید در شاهنامه و دیگر متون و تحلیل و تطبیق همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها، این نتیجه حاصل شد که روایت کتب تاریخی عربی تحت تأثیر ادبیات دین اسلام قرار گرفته و با واسطه‌ای متنی به متون پهلوی پیش از اسلام متصل هستند. روایت ثعالبی، ارتباط متنی با تاریخ طبری داشته و در کنار آن، از کتب دیگری بهره گرفته است. روایت فردوسی از داستان جمشید، ارتباطی خاستگاهی با متون پهلوی داشته و ارتباط احتمالی با شاهنامه ابومنصوری ندارد.

کلیدواژه‌ها: جمشید، شاهنامه فردوسی، نقد منابع، کتب تاریخی عربی، متون پهلوی

* استادیار گروه علوم پایه و دروس عمومی دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر، خرمشهر، ایران، safi@kmsu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۵

۱. مقدمه

جمشید از دو پارهٔ جم و شید ساخته شده است. پارهٔ نخست آن در اصل ییمه و در سانسکریت یه‌مه بوده که به معنی توأمان و دوقلو است؛ چرا که این اسطورهٔ هند و ایرانی با خواهرش «جمک»، در پهلوی «یمگ»، (Yamag) توأمان بوده است. شید، برنام بنیادین جم، به معنای درخشان است (کزازی، ۱۳۸۵:۲۶۲)؛ بنابراین معنای جمشید «دوقلوی درخشان» می‌تواند باشد. جمشید شاهنامه همان جم یا یمه (Yima) پسر ویوهونت (Vivahvant) اوستا است که با یمه (Yama) پسر ویوسونت (Vivasvant) اساطیر هندی مطابقت دارد (کریستین سن، ۱۳۸۹:۲۸۳). در ریگ‌ودا یمه برادر توأمان دختری به نام یممی است که نخستین زوج بشر و پدر و مادر همهٔ آدمیان محسوب می‌شدند (بند ۲ و ۱۰). در بندهش نیز جم خواهری به نام جمگ دارد (دادگی، ۱۳۹۰:۱۴۹). به نظر روت (Roth) بنا بر قدیمی‌ترین افسانهٔ مشترک آریایی‌ها، یمه نخستین انسان است. افسانهٔ هندی و افسانهٔ ایرانی پس از مدتی هر کدام در مسیر خود گسترش یافت. جم در افسانهٔ ایرانی با ادعای همسانی با خدا سرنگون و در افسانهٔ هندی شاه مردگان شد (کریستین سن، ۱۳۸۹:۳۲۸). یمه در وداها نخستین موجود جاودانه است که مرگ را برگزید تا راه جاودانان را به مردم نشان دهد. در ایران، جم از آن رو که هزار سال بر زمین فرمانروایی کرد، مورد تکریم قرار گرفت. در دورهٔ پادشاهی او خبری از گرسنگی، بیماری و مرگ نبود و جهان آن چنان رنگ خوشبختی دید که جم، ناگزیر در سه مرحله، زمین را گسترش داد (هینلز، ۱۳۹۳: ۹۹). ساختن دژ مستحکمی که «ور جمکرد» نام گرفت، یکی دیگر از شگفتی‌های پادشاهی جم بود. بر اساس اساطیر ایرانی، او ور جمکرد را ساخت؛ چرا که باران ملکوسان، همان گونه که در دین پیداست، نزدیک بود که بیشتر مردم و موجودات را نابود سازد. پس جمشید، در آن ور را باز کرد و مردم و حیوانات و دیگر آفریدگان دادر هر مزد را در آن داخل کرد (مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۶۹). شباهت افسانه‌های مربوط به جم و سلیمان پیامبر سبب شده که از دورهٔ اسلامی به بعد با همدیگر مقایسه و تطبیق داده‌شوند و ایرانیان سعی می‌کردند که جمشید را همانند سلیمان (ع) توصیف کنند (مقدسی، ۱۴۲۰: ۱۴۲۰- ثعالبی، ۱۳۳۸: ۱۷). در تاریخ بلعمی نیز بعضی از شخصیت‌های سامی با شخصیت‌های ایران باستان همسان شده و برخی از کردارهای جمشید مانند شراب ساختن و ازدواج با خواهر، به قایل نسبت داده شده است (شمیسا، ۱۳۹۹: ۲۱۶).

اگرچه نقد منابع، اصطلاحی متأخر به شمار می‌رود، بررسی منابع و مأخذ متون و صحت و سقم آنها سابقه‌ای دیرین دارد. می‌توان گفت که اعراب دوره اسلامی یکی از نخستین مردمانی بودند که به نقد منابع روی آوردند. مهم‌ترین انگیزه و هدف آنها توجه به احادیث نبوی بود. آنان منابع هر حدیث را نقد و به عبارتی تفسیر می‌کردند. همین مسأله باعث شد تا کتاب‌هایی در زمینه «رجال سند» نگاشته شود. تحت تأثیر همین رویکرد، از سده دوم هجری، بررسی منابع به نوشته‌های لغوی و ادبی کشیده شد. برای نمونه، در بصره و کوفه کسانی بودند که به جعل شعر می‌پرداختند و دانشمندان به دروغ‌گو بودن آنها تصریح و اذعان می‌کردند که این راویان، سروده‌هایی را به عرب نسبت داده‌اند که از آنان نیست. دانشمندان سده دوم هجری برای این کار از شیوه بررسی راویان حدیث بهره می‌بردند. این روش نقد منابع تا جایی گسترش یافت که سیوطی در «المزهر»، به تدوین آن پرداخت و اصطلاحات علم مصطلح الحدیث را بر روایت شعر و لغت تطبیق داد. پس از این، لغت‌شناسان بررسی متن روایت‌ها را نیز در پیش گرفتند. ابوالفرج اصفهانی هنگامی که به روایات مختلف دیوان شاعران اعتماد نمی‌کرد، متن اشعار را بررسی می‌کرد (ضیف، ۱۳۷۶: ۲۷۴-۲۸۰). رویکرد نقد منابع در دوران اخیر، بیش از پیش، در نقد تکوینی قابل پیگیری است. هدف اصلی در رویکرد نقد تکوینی، بررسی چگونگی شکل‌گیری اثر با توجه به خاستگاه‌های آن است؛ یعنی بررسی اثر از لحاظ اصل و منشأ فردی، اجتماعی یا هر دو (دیچرز، ۱۳۸۸: ۵۴۳). این نوع نقد که گاه با عنوان «منبع‌پژوهی» از آن یاد می‌شود، در واقع بررسی رشد و تکامل اثر از طریق پژوهش در دست‌نوشته‌های مؤلف، منابع و آثار مشابه و عوامل مؤثر دیگر است (گرین و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۷۴). برای نمونه، محمدی و همکاران (۱۳۹۴: ۱۱۵) به روند پدید آمدن شاهنامه فردوسی پرداخته و این حماسه ملی را حاصل متن‌های نوشتاری و روایت‌های شفاهی دانسته‌اند.

اصطلاح نقد منابع، امروزه یکی از مفاهیم بسیار مهم در پرداختن به منابع تاریخی به شمار می‌رود. این مفهوم بخش مهمی از حرفه‌ای شدن مطالعات تاریخی در اوایل قرن نوزدهم بود. (Rosenlund, 2015: 49 دیوید روزنلد). به گفته آرن جاریک (Arne Jarrick) روش بررسی درستی یا نادرستی اطلاعات ارائه شده یک منبع، نیازمند یک نگرش دقیق است. او معیارهای مهم نقد را در قرن نوزدهم بررسی کرد؛ یعنی درست زمانی که دانشمندان تاریخ به مشاهده و بررسی منابع، همزمان با یک رویداد را مهم‌تر و قابل اطمینان‌تر از منابعی می‌دانستند که از نظر زمانی با آن رویداد فاصله دارد. در نیمه دوم قرن

نوزدهم، تاریخ‌پژوهان سوئدی عناصر مهم و اصلی نقد منبع را این گونه روشمند کردند: گرایش (منبع مغرضانه باشد یا نه)، وابستگی (یک منبع اطلاعات را از منبع دیگری نقل می‌کند)، اصالت (آیا منبع همان چیزی را می‌گوید که ادعا می‌کند). جاریک ادعا کرد که این عناصر نقد منابع تحت تأثیر لوریز (Lauritz) و کورت ویبول (Curt Weibui) در آغاز قرن بیستم تغییر یافته است (Jarrick, 2005: 2-14). سنگ بنای نقد منابع در دوره تجربه‌گرایی پایه‌گذاری شد و توسعه یافت؛ یعنی زمانی که تاریخ به عنوان یک رشته علمی شناخته شد. این بدان معنی بود که روشی از تحقیقات تاریخی ایجاد شد که به بازرجویی و اکاوی منبع تاریخی نیازمند است و نتایج پژوهش‌های تاریخی و تجربی، به عنوان بازتابی از گذشته، در نظر گرفته می‌شود. به بیانی دیگر، اگر با روش تاریخی به درستی از یک منبع استفاده شود، می‌توان حقیقت را درباره گذشته آشکار ساخت (Gunn, 2006: 5) قرن نوزدهم میلادی همچنین دوره‌ای است که رویکرد تطبیق در علوم وارد شد؛ «بیولوژی تطبیقی» (biology compar)، «حقوق تطبیقی» (legislation compare)، «اسطوره‌شناسی تطبیقی» (mythology compare) و «زبان‌شناسی تطبیقی» (linguistic compare) در همین دوران، پایه‌ریزی شد. ادگار کینه (E Quinet) (۱۸۷۵-۱۸۰۳) در سال ۱۸۴۲ میلادی اصطلاح ادبیات تطبیقی را به کار برد (هلال، ۱۳۹۰: ۸۷). پس از این، سال‌ها طول کشید تا زمینه‌های لازم برای پیدایش ادبیات تطبیقی به عنوان علمی مستقل و روشمند فراهم شود. امروز می‌توان ادبیات تطبیقی را دانشی روشمند دانست که به موضوعاتی از این قبیل می‌پردازد: تأثیر مقایسه ادبیات با سایر قلمروهای بیان و معرفت، مقایسه موضوعات یا متون ادبی که متعلق به چند زبان یا فرهنگ یا یک سنت باشند (شورل، ۱۳۸۹: ۱۲۵) در قرن بیستم، بینامتنیت (intertextuality) رویکرد تازه‌ای بود که در مسیر تکامل خود به نقدمنابع ختم شد. کریستوا در سال ۱۹۶۶ در مقاله‌ای با عنوان «کلمه، گفتگو، رمان»، واژه بینامتنیت را استفاده کرد. اگر نظریه‌پردازان بینامتنیت را به دو دسته بنیان‌گذاران یا نسل اول و نسل دوم تقسیم کنیم (ر.ک. نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۱۱۵)، یولیا کریستوا (Julia Keristeva) و رولان بارت (Roland Barthes) در دسته نخست جای دارند. در دیدگاه نظریه‌پردازان نسل اول بینامتنیت، نقد منابع و صحبت از حضور یا تأثیر یک متن در متن دیگر جایگاهی ندارد. این در حالی است که نظریه‌پردازان نسل دوم، از لوران ژنی (Laurent Jenny) تا میکائیل ریفاتر (Michael Riffaterre)، بینامتنیت را از سطح نظریه صرف خارج کردند و به سمت کاربردی‌تر کردن آن پیش رفتند. بینامتنیت کاربردی تا جایی پیش رفت که ژرار ژنت (Gerard Genette) روابط متون با یکدیگر را در

۵ دسته جای داد و نام دگرمتنیّت (transtextuality) را بر نظریه خود نهاد. ژنت مجموعه روابط میان متون را دگرمتنیّت می‌نامد. به بیان دیگر، دگرمتنیّت چگونگی ارتباط یک متن با متن‌های دیگر است. بینامتنیّت، پیرامتنیّت (paratextuality)، فرامتنیّت (metatextuality)، سرمتنیّت (architextuality) و فزون‌متنیّت (hypertextuality) انواع دگرمتنیّت را در نظریه ژنت تشکیل می‌دهند که بینامتنیّت و فزون‌متنیّت به بررسی حضور و تأثیر یک متن در متن دیگر اختصاص دارد. اگر این حضور، بی‌کم و کاست باشد، در حوزه بینامتنیّت و اگر همراه با تغییر و دگرگونی باشد از منظر فزون‌متنیّت قابل بررسی است (Genette, 1997: 5).

بنا بر آنچه گفته شد، در پژوهش حاضر، منظور از نقد منابع، واکاوی سرچشمه‌ها و خاستگاه‌های روایت فردوسی از داستان جمشید است. تجزیه متون هم‌عرض شاهنامه فردوسی مانند متون تاریخی و متون دینی پیش از شاهنامه و مقایسه و تحلیل آن با روایت فردوسی روش اصلی این پژوهش است. در این راستا، تجزیه، تحلیل و مقایسه متون هم‌عرض تاریخی با روایت فردوسی بیش از پیش، نظام خویشاوندی این متون را با یکدیگر آشکار می‌سازد. از سوی دیگر، بررسی و تحلیل اشتراکات و تفاوت‌های این روایات با متون پیشین در یافتن منشأ و خاستگاه روایت فردوسی از داستان جمشید راه‌گشا خواهد بود. البدء و التّاریخ، تاریخ ملوک الارض و آثار الباقیه و غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم متون تاریخی هستند که به روایت پادشاهی جمشید پرداخته‌اند. اوستا (یشت‌ها)، دینکرد و بندهشن نیز متون پیش از شاهنامه فردوسی هستند که ارزش توأمان اسطوره‌ای-دینی دارند.

۲. پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهش‌های اندکی با رویکرد نقد منابع درباره داستان جمشید نگاشته شده است. یکی از بهترین آنها، پژوهش عالمانه آرتور امانوئل کریستین سن Arthur Emanuel Christensen، ایران‌شناس دانمارکی، است. او در جلد دوم کتاب «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان»، به صورت مفصل، به داستان جم در منابع هندی، اوستایی، پهلوی و سپس، خدای‌نامه و روایات دوران اسلامی پرداخته است (کریستین سن، ۱۳۸۹: ۴۳۳-۲۸۳). ضمن آن که پژوهش مذکور با هدف ردیابی تغییرات و دگرگونی جمشید در منابع گوناگون صورت گرفته، از دو منظر با پژوهش حاضر متفاوت است؛ نخست این که کریستین سن به دنبال یافتن خاستگاه روایت فردوسی نبوده و علاوه بر این،

از بررسی روایت ثعالبی که اشتراک نزدیکی با متن شاهنامه دارد، غافل مانده‌است. «هم‌سنجی روایت جم در اسطوره و حماسه» عنوان مقاله‌ای است که نویسندگان ضمن بررسی روایت جمشید در متون پهلوی و شاهنامه، به این مسأله پرداخته‌اند که ساختار داستان جمشید در عبور از اسطوره به سمت حماسه در شاهنامه دچار چه تغییراتی شده‌است (محمدی و همکاران، ۱۳۹۰: ۹). جعفری دهقی و دشتیان (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «بررسی سرانجام جمشید، پادشاه اساطیری در مآخذ گوناگون» با بررسی سرانجام جمشید در منابع گوناگون، به این نتیجه دست یافته‌اند که گناه جمشید دو نوع بوده‌است؛ یکی خوراندن گوشت و دیگر نافرمانی از بندگی اورمزد. «بازخوانی داستان جمشید بر پایه روابط گفتمان‌های مهری-زرتشتی» عنوان مقاله‌ای است که نویسندگان در آن، ضمن اثبات تعلق جمشید به آیین مهری، تناقضات موجود در روایات مربوط به این شخصیت اسطوره‌ای را بررسی کرده‌اند (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۳). زهره سرمد (۱۳۹۴) در مقاله «بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا»، با بررسی ابعاد شخصیتی جمشید در وداها، اوستا و شاهنامه به نحوه تحول و وجوه اشتراک و افتراق این پادشاه اساطیری در متون مورد نظر پرداخته‌است (۱۴۱). سیروس شمیسا (۱۳۹۹: ۷۹۲-۷۹۶) در فصل بیستم کتاب خود، شاه‌نامه‌ها، به صورت بسیار مختصر، به توضیح درباره اسطوره جمشید در شاهنامه و برخی از متون کهن، مانند ونیداد پرداخته. که مهمترین کاستی آن، فقدان روش مشخص برای بررسی و تحلیل و نیز، عدم نتیجه‌گیری آشکار از این مقایسه است.

۳. پیرفت‌بندی داستان

۱.۳ پیرفت ۱ (معرفی جمشید)

جمشید در همه متون تاریخی متأثر از سیرالملوک‌ها و متون پهلوی باز مانده، برادر طهمورث است. مقدسی (۱۴۲۰: ۱۴۰) نسب این پادشاه اسطوره‌ای را اینچنین ضبط کرده‌است:

جم شاذ بن خرمة بن ویونکھیار بن هوشنگ فیش داد

حمزة اصفهانی (۱۳۸۱: ۱۲) نیز جمشید را برادر طهمورث معرفی می‌کند و در سه نوبت و از سه خدای‌نامه متفاوت، نسب او را یادآور می‌شود: جم بن ویونجهان، جم بن

نویجهان (همان: ۲۰)، جم بن فنونهان بن اهنکذ بن اینکهد بن اوشهنج فیشداد (همان: ۲۴). بیرونی (۱۴۱۸: ۱۰۱) نیز نام او را به صورت جم پسر ویجهان بیان می‌کند و از آن جایی که در گزارش او طهمورث نیز پسر ویجهان است، جمشید برادر طهمورث دانسته شده است. در روایت طبری (۱۳۷۵: ۱۰۸) نیز، جمشید برادر طهورث و پسر ویونجهان است. در روایت ثعالبی (۱۳۳۸: ۱۰)، جمشید از تبار هوشنگ معرفی شده است. در منابع اوستایی جم پسر یونگهان معرفی می‌شود (دینکرد هفتم، بند ۱۲-۱۳، بند ۱۳۰). در بندهش جم برادر طهمورث و پسر ویونگهان پسر ینگهت پسر هوشنگ است (دادگی، ۱۳۹۰: ۱۴۹). فردوسی (۱۳۸۹: ۴۹/۱) در آغاز داستان جمشید، او را پسر طهمورث می‌داند:

گرانمایه جمشید فرزند اوی کمر بسته یک دل پر از پند اوی

جمشید در شاهنامه جایگاه پایین‌تری نسبت به متن‌های دیگر یافته است. بنابر روایات پیش از شاهنامه، جمشید برادر طهمورث است و از لحاظ نسب، هم‌ردیف طهمورث به شمار می‌رود. در روایت ثعالبی نیز، جمشید از نسل هوشنگ است و نسب دقیق او مشخص نیست. در شیوه داستان‌پردازی فردوسی، یکسانی نسب جمشید و طهمورث، ابهامی را پیرامون وضعیت جمشید در دوران فرمانروایی طهمورث ایجاد می‌کند. در شاهنامه، شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار، ورودشان به صحنه داستان و خروجشان، مشخص و آشکار است. قرار دادن جمشید در جایگاه برادر طهمورث با نام‌شخص بودن ورود او به داستان همراه است و این پرسش اساسی را در پی دارد که چرا از میان این دو برادر طهمورث در آغاز به فرمانروایی می‌رسد. بنابراین فردوسی با تنزل جایگاه جمشید از برادر طهمورث به فرزند این پادشاه پیشنهادی، مخاطب را اقناع می‌کند که پس از فوت طهمورث، فرزند او به تخت پدر تکیه زد. علاوه بر این، فردوسی با افزودن رویداد سوگواری طهمورث، زمینه پیوند این داستان را با داستان پیشین و نمایشی‌تر کردن آن فراهم کرده است. جمشید چون بر تخت پادشاهی می‌نشیند به خطبه خوانی می‌پردازد:

منم گفتم با فره ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
بدان را ز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم

(همان، ۴۹)

در روایت ثعالبی (۱۳۳۶: ۱۰) نیز، جمشید پس از جلوس بر تخت شاهی خطبه خواند و گفت: «أَلَا إِنِّي قَدَمَلَكْتُكُمْ بِمَا خَصَّنِي اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالْبَسْتَنِي مِنْ نُورِهِ لَأَعْمُرَ الْأَرْضَ وَأَوْمِنَ

الْخَلْقِ وَ أَسْطُ الْعَدْلِ وَ أَكْثَرَ الْبَدَلِ وَ أَحْيَى الْخَيْرِ وَ أَمِيتَ الشَّرِّ» [من به واسطه آنچه خدا از فضل خود مخصوص من گردانید، بر شما فرمان‌روایی یافتم. او از نور خود بر من لباسی پوشاند تا زمین را آباد کنم و آفریدگان را ایمنی بخشم و داد بگسترانم و دهش را بگسترانم و نیکی را زنده سازم و بدی را بمیرانم.] آشکار است که ادبیات و گفتمان اسلامی در این بخش از روایت ثعالبی تأثیرگذار بوده است. از تأثیر این گفتمان بر روایت تاریخ طبری نیز نباید غافل بود. ثعالبی در عبارت «حُصْنَى اللَّهِ»، از نام «الله» بهره برده که بیشتر در ادب دینی اسلامی کاربرد دارد.

در روایت فردوسی جمشید علاوه بر مقام پادشاهی، موبد نیز هست. جمشید می‌خواهد روان مردمان را به سوی روشنی رهنمایی کند. دینوری (۱۴۰۹: ۱۲) در اخبار الطوال از خدای‌نامه ترجمه ابن مقفع نقل می‌کند که برخی از ایرانیان جمشید را همان سلیمان (ع) پسر داوود (ع) می‌دانند. این مطلب را ابن قتیبه دینوری (۱۹۶۰: ۶۵۲) و مقدسی (۱۴۲۰: ۴۶) نیز از کتب سیر العجم نقل می‌کنند. ثعالبی (۱۳۸۶: ۱۰) نیز ضمن بیان اعتقاد یکسانی جمشید و سلیمان بن داود، دلیل این همسان‌پنداری را همانندی این دو شخصیت در قدرت و فرمان‌برداری موجودات گوناگون از آنها دانسته، اما این باور را به دلیل فاصله نسبی، زمانی و مکانی میان جمشید و سلیمان نبی مردود شمرده است. با توجه به این مطلب، محتمل است که فردوسی با اعتقاد به نادرست بودن همسانی جمشید و سلیمان نبی (ع)، او را موبدی دانسته که همزمان با پادشاهی به تبلیغ دین پرداخته است. در این صورت با انعکاس ویژگی سلیمان داوود (ع) در شخصیت جمشید _ که پیامبری فرمانروا بوده _ از مقایسه این دو شخصیت پرهیز کرده است. از سوی دیگر، شخصیت جمشید در شاهنامه نسبت به سنت زرتشتی کم‌ارزش شده است؛ در اوستا جمشید تنها کسی است که به جز زرتشت رویاروی اهورامزدا با او سخن می‌گوید. جمشید در فرگرد دوم و نندیداد از جانب اهورا مزدا دین‌آگاه و دین‌بردار او در جهان گمارده شده است و هنگامی که جمشید این جایگاه را نمی‌پذیرد، اهورا مزدا از او خواست که جهان را فراخی بخشد (وندیداد، فرگرد ۲، بند ۱). این جایگاه جمشید در شاهنامه به یک شاه-موبد تنزل یافته است. این ارزش‌کاهی در راستای تغییر ایدئولوژی مخاطب شاهنامه نسبت به اوستا و عبور روایت از ساحت متون دینی به یک متن حماسی صورت گرفته است. به بیان دیگر، تغییر ژانر سبب شده است که شخصیت جمشید از جایگاه خود تنزل یابد.

۲.۳ پیرفت ۲ (اقدامات جمشید)

جدول ۱ (اقدامات جمشید)

شاهنامه	آثار الباقية، البدء و التاریخ، غرر السیر، تاریخ طبری
<p>۱- نخست آلت جنگ را دست برد/در نام جستن به گردان سپرد</p> <p>۲- سه فرکی نرم کرد آهن/چو خود و زره کرد و چون جوشنا/چو خفتان و چون تیغ و برگستوان</p> <p>۳- بدین اندرون سال پنجاه رنج/ببرد و از این چند بنهاد گنج</p>	<p>امر بصنعة الاسلحة (بیرونی) [دستور داد تا سلاح بسازند]</p> <p>دلّ علی عمل الاسلحة و الدروع و السروج و اللجم و سائر الادوات (ثعالبی) [به ساخت جنگ‌افزارها و زره و زین و لگام دیگر ابزارها راهنمایی کرد]</p> <p>انه امر لمضی سنة من ملکه الی سنة خمس منه بصنعة السیوف و الدروع و البیض و سائر صنوف الاسلحة و آلة الصناع من الحدید (طبری) [از سال اول تا سال پنجاهم پادشاهی‌اش، دستور داد که شمشیر و زره و سلاح‌های آهنی و انواع سلاح و ابزارهای آهنی بسازند]</p>
<p>۱- دگر پنجه اندیشه جامه کرد/که پوشند هنگام ننگ و نبرد</p> <p>۲- ز کتان و ابریشم و موی قز/قصب کرد و پرمایه دیبا و خز</p> <p>۳- بیاموختشان رشتن و تافتن/به تار اندرون بود را بافتن</p> <p>۴- چو شد بافته شستن و دوختن/گرفتند ازو یکسر آموختن</p>	<p>امر بالفزل و النسج (بیرونی) [به رشتن و بافتن دستور داد]</p> <p>امر بغزل الابریشم و و القز و کتان و القطن و حیاکه انواع الثیاب منها و خیاطها و لبسها (ثعالبی) [به رشتن ابریشم و قز و پنبه و کتان فراهم ساختن انواع پوشش از آن و دوختن و پوشیدنش دستور داد]</p> <p>من سنة خمسين من ملکه الی سنة مائة بغزل الابریشم و القز و القطن و الکتان و کل ما یستطاع غزله و حیاکه ذلک و صبغته الواناً و تقطیعه انواعاً و لبسه (طبری) [از سال پنجاهم تا صدم پادشاهی‌اش، فرمود تا ابریشم و قز و پنبه و کتان و هر نوع رشتنی بریسند و بیافند و به رنگ‌های گوناگون رنگ زنند و به انواع مختلف ببرند و بپوشند]</p>
<p>۱- زهر پیشه بی انجمن کرد مرد/بدین اندرون پنجهی نیز خورد</p> <p>۲- گروهی که آثوربان خوانیش/به رسم پرستندگان دانیش</p> <p>۳- جداکرشان از میان گروه/پرستنده را جایگه کرد کوه</p> <p>۴- صفی برکشیدند و بنشانند/همی نام نیساریان خواندند/کجا شیرمردان جنگاورند</p> <p>۵- بسودی سه دیگر گره را شناس/کجا</p>	<p>امر یتصنّف الناس أربع طبقات (بیرونی) [دستور داد مردم به چهار گروه تقسیم شوند]</p> <p>رتب الناس انواع الطبقات منها طبقات الجند الذادة عن حوزة و طبقة العلماء بالابدان و الادیان و منها طبقة الکتاب و الحسّاب و طبقة التجار و الصناع و امر کلاً منهم بالعمل الذی الیهم ایاه فلزم کلّ حدّه فلم یتعدّه و خطّه فلم یتخطّه (ثعالبی)</p> <p>[مردم را در رسته های گوناگون بخش کرد. از آن جمله رسته لشکر نگهبان کشور و رسته دانشمندان تن و دین و رسته نویسندگان و حسابگران و بازرگانان پیشه وران. همه را به انجام کاری که گماشته بود دستور داد، پس هر گروه در مرز خود ماند و سرکشی نکرد و گامی</p>

<p>فرا تر نهاد]</p> <p>من سنة مائة الى سنة خمسين و مائة صنف الناس أربع طبقات طبقة مقاتلة و طبقة فقهاء و طبقة كتاباً و صناعاً و حراثين و اتخذ طبقة منهم خدماً و أمر كل طبقة من تلك الطبقات بلزوم العمل الذي ألزمها (طبری)</p> <p>[از سال صدم تا صد و پنجاهم پادشاهی، مردم را در ۴ طبقه دسته‌بندی کرد. طبقه جنگجویان، طبقه فقیهان، طبقه دبیران و صنعتگران و کشاورزان، طبقه‌ای را نیز به خدمت خود گماشت و هر کدام از طبقات را دستور داد که پیوسته به وظیفه خود بپردازند]</p>	<p>نیست از کس بریشان سپاس</p> <p>۶- سه کارند و ورزند و خود بدروند/به گاه خورش سرزنش نشنوند</p> <p>۷- چهارم که خوانند اهتوخشی/هم از دست ورزان با سرکشی/کجا کارشان همگان پیشه بود</p> <p>۸- بدین اندرون سال پنجاه نیز/بخورد و بورزید و بخشید چیز</p>
<p>وكلها (الشیاطین) بقطع الصخور و حملها (بیرونی)</p> <p>[شیطانها را به پاره کردن صخره‌ها و بردن آنها گماشت]</p> <p>أنه استأثر علم النجوم و الطب و اتخذ القوارير و الآجر و النورة و الحمّام (مقدسی)</p> <p>[او دانش ستاره‌شناسی و پزشکی را بر آورد و قاروره و آجر و نوره و حمّام را برگرفت]</p> <p>ثم حارب مرده الشیاطین و أوقع بهم و اثنخ فیهم حتی قهرهم و اسرهم و ملکهم و احتکهم و ذلّهم و استعملهم و کدّم فی قطع الحجارة و الصخور من الجبال و عمل الرخام و الجصّ و النورة و الكس و اخذهم ببناء الابنية الرفیعة و القصور المنیعة و الحمّامات و الدواب و الارحیة و عقد الجسور و القناطر و استخراج الذهب و الفضة و النحاس و الرصاص من المعادن ثم دلّ علی استخراج المسک و العنبر و سائر الطیوب و استعمالها و الارتفاق بها و دلّ علی العقاقیر و الادویة و الافاویة و جمعها من الاماکن المتباعدة و عجنها و ترکیبها و الجری علی احکام الطبّ فیها (نعالی)</p> <p>[انگاه با شیاطین سرکش جنگید و بر آنان تاخت و آنان را کشت تا بر آنها چیره شد و به بند کشیدشان و خوارشان ساخت و آنها را در بریدن سنگ‌ها و صخره‌ها خارها و گچ و آهک و زرنیخ و ساروج به کار گرفت و برای ساخت بناهای بلند و کاخ‌های بلند و حمام‌ها و چرخ چاه و سنگ آسیا و بستن پل‌های کوچک و بزرگ و استخراج طلا و نقره و مس و سرب و قلع از معادن به کار گرفت و به بیرون کشیدن مشک و عنبر و دیگر بوهای خوش و استفاده و برخورداری از آن راهنمایی کرد و به گیاهان دارویی و داروها و گیاهان معطر و گردآوردن آنها از جاهای دور دست و آمیزش و ترکیب آن بر اساس قوانین پزشکی راهنمایی کرد]</p> <p>من سنة مائة خمسين الى سنة خمسين و مائین حارب الشیاطین و الجن و اثنخهم و أدّهم و سخروا له و اتقادوا لامره و من سنة خمسين و مائین الى سنة ست عشرة و ثلاثمائة و کلّ الشیاطین بقطع الحجارة و الصخور من الجبال و المعادن و الفلوات کل ما ینتفع به الناس و الذهب و الفضة و سائر ما یداب من الجواهر و انواع الطیب و الادویة فنقدوا فی کل ذلك لامره (طبری)</p>	<p>۱- بفرمود پس دیو ناپاک را/به آب اندر آمیختن خاک را</p> <p>۲- هر آنچ از گل آمد چو بشناختند/سبک خشت را کالبد ساختند</p> <p>۳- سه سنگ و به گچ دیو دیوار کرد/به خشت از برش هندسی کار کرد/چو گرمابه و کاخ‌های بلند/چو ایوان که باشد پناه از گزند</p> <p>۴- ز خارا گهر جست یک روزگار/همی کرد از او روشنی خواستار</p> <p>۵- بدست آمدش چند گونه گهر/چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر</p> <p>۶- ز خارا به افسون برون آورد/شد آراسته بندها را کلید</p> <p>۷- چو بان و چو کافور و چو مشک ناب/چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب/بزشکی و درمان هر دردمند/در تندرستی و راه گزند/همین رازها کرد نیز اشکار</p> <p>۸- گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب/ز کشور به کشور چو آمد شتاب</p> <p>۹- چنین سال پنجه برنجید نیز/ ندید از هنر بر خرد بسته چیز</p>

<p>[از سال صد و پنجاهم تا سال دویست و پنجاهم، با شیاطین و جن جنگید و آنها را به فرمان خویش درآورد و فرمانبردار خود کرد. تا سال سیصد و شانزدهم، شیاطین را به بریدن سنگ و صخره‌های کوه‌ها و فراهم ساختن مرمر و گچ و آهک گماشت تا با آن و با گل، ساختمان و حمام‌ها را بسازد و از دریاها و کوه‌ها و معادن و بیابان‌ها هر آنچه برای مردم سودمند است و طلا و نقره و دیگر جواهر ذوب شدنی و انواع بوهای خوش و دواها را آوردند و در همه این موارد فرمان او را اجرا کردند]</p>	
<p>جم شید لما اتخذ العجلة رکبها [جمشید چون تختی برگرفت سوار بر آن شد] حملته الجن و الشیاطین فی الهواء من دباوند الی بابل فی یوم واحد [جن و شیاطین یک روزه در هوا از دماوند تا بابل آن را بردند] فاتخذہ الناس عیداً لما رأوا من الاعجوبة (بیرونی) [مردم چون آن شگفتی را دیدند آن روز را عید گرفتند]</p> <hr/> <p>۱- امر الشیاطین [به شیاطین دستور داد] فاتخذوا له عجلة [پس برای او تختی گرفتند] فرکبها [سوار بر آن شد] جعل یسیر فی الهواء حیث یشاء [در میان هوا هر آنجایی که می خواست حرکت کرد] انه اول یوم رکبها کان اول یوم من فروردین ماه [روز نخستی که بر تخت سوار شد روز نخست فروردین ماه بود] فسَمی ذلك الیوم النیروز (مقدسی) [آن روز را نوروز نامیدند]</p>	<p>۱- همه کردنی‌ها چو آمد به جای/زجای مهی برتر آورد جای ۲- فرکیانی یکی تخت ساخت/چه مایه بدو گهر اندر نشاخت ۳- که چون خواستی دیو برداشتی/زهامون به گردون برافراشتی/چو خورشید تابان میان هوا/نشسته براو شاه فرمانروا ۴- جهان انجمن شد بران تخت اوی/شگفتی فرومانده از بخت اوی ۵- به جمشید بر گوهر افشاندند ۶- هر آن روز را روز نو خواندند ۷- هر سال نو هرگز فرودین/برآسوده از رنج تن دل ز کین ۸- بزرگان بشادی بیاراستند/می و جام و رامشگران خواستند ۹- چنین جشن فرخ از آن روزگار/به ما ماند از آن خسروان یادگار</p>
<p>أمر باتخاذ الزواریق و السفن و مراکب البحر و آلتها و استعمالها و الفوص علی جواهر البحار و استخراجها ثم أمر باتخاذ عجلة من العاج و الساج و فرشها بالديباج و ركب فيها و امر الشیاطین بحملها علی اکتافهم و الذهب بها فیما بین الارض و السماء حتی اقبل علیها فی الهواء من دباوند الی بابل فی یوم واحد و ذلك یوم اورمزد من فروردین ماه و هو اول یوم من الربیع الذی هو غرة العام و شباب الزمان و فیهِ حیوة الارض بعد موتها فقال الناس هذا یوم جدید و عید سعید و عز عتید و ملک عجیب فاتخذوه عیدهم الاعظم و سموه النوروز و حمدو الله عز اسمه علی تبلیغه ملکهم ما بلغه ایاه من الرفعة و البسطة و القدرة و شکروه علی ما رزقهم بيمينه و فی ظلّه من السعة و الدعة و الامنة و الثروة و قضاوا حق العید السعید و اشتغلوا بالاکل و</p>	

<p>الشرب و العزف و الفصف و انتصفوا من الطرب و اللهو (تعالی)</p> <p>[دستور داد ناوها و قایق‌ها و کشتی‌هایی بسازند و ابزارهای آن را فراهم آورده و برای به دست آوردن گوهرهای دریا و استخراج آن به کار گیرند سپس دستور دادارابه‌ای از عاج و ساج بسازند و آن را با دیبا فرش کرد و به شیاطین دستور داد که آن را بر دوش‌هایشان حمل کنند و بین زمی و آسمان ببرند تا او را در هوا در طول یک روز از دماوند تا بابل ببرند و آن روز هر مزد روز از ماه فروردین و نخستین روز بهار و نخستین روز سال و جوانی روزگار بود که زنده شدن زمین بعد از مرگش در آن روز است. پس مردمان گفتند که این روزی نو و عیدی سعید و بزرگی چشمگیری و پادشاهی شگرف است. این روز را عیدی بزرگ شمردند و نوروزش نام نهادند و خدا را ستایش کردند که کشورشان را به چنان مرتبهٔ بلند و پهناور و نیرویی رساند و جمشید را سپاس گفتند که در سایهٔ او و به فرخی او گشاده‌روزی شدند و به نیکویی و آرامش و ثروت دست یافتند آنچه شایستهٔ جشن و شادی بود به جای آوردند و به نوشیدن و خوردن و نواختن پرداختند و در شادی و خوشی، میانه‌روی را از دست ندادند]</p> <p>ثم امر فصنعت له عجلة من زجاج فصعد فيها الشیاطین و رکبها و أقبل علیها فی الهواء من بلده من دنیاوند الی بابل فی یوم واحد و ذلک یوم هرمز از فروردین ماه فاتخذ الناس للأعجوبة التي رأوا من اجرائه ما أجرى علی تلك الحال نوروز و أمرهم باتخاذ ذلک الیوم و خمسة أيام بعده عیداً و التمتع و التلذذ فیها و كتب الی الناس الیوم السادس و هو خردادروز یخبرهم أنه قد سار فیهم بسیرة ارتضاها الله فکان من جزائه آیاه علیها أن جنبهم الحر و البرد و الاسقام و الهرم و الحسد فمکت الناس ثلاثمئة سنة بعد ثلاثمئة و ست عشرة سنة التي خلعت من ملکه لا یصیهم شیء (طبری)</p> <p>[بنا بر فرمان او گردونه‌ای از آبنگینه برایش ساختند و شیاطین واردش شدند و بر آن سوار شدند و در هوا با آن از شهر خود، از دماوند تا بابل در یک روز رفتند. آن روز، هرمز روز از فروردین ماه بود. به دلیل این شگفتی که مردم دیدند آن را نوروز گفتند و به آنها دستور داد که این روز و پنج روز پس از آن را جشن بگیرند و در این روزها شادی کنند و لذت ببرند و روز ششم که خردادروز است به مردم نوشت که روش او در میان آنها برای خدا خوش آمد و خدا این پادشاه را به او عطا کرده است که گرما و سرما و بیماری و پیری و رشک را از آنها دور کند. در مدت سیصد سال پس از سیصد و شانزده سال که از پادشاه‌های اش گذشت، مردم از همه آنچه برشمردیم دور بودند.]</p>	
---	--

آشکار است که این بخش از روایت پادشاهی جمشید در شاهنامه طولانی‌تر بیان شده است. مهم‌ترین عامل طولانی شدن روایت فردوسی تفصیل جزئیات عملکرد جمشید است. فردوسی علاوه بر بیان ساختن سلاح‌های جنگی به ذکر نمونه‌های این اسلحه می‌پردازد. در بخش مربوط به آموزش رشتن و بافتن نیز این نکته مشهود است. در بخش

طبقه‌بندی مردمان به دسته‌های گوناگون، در میان متون بازمانده تنها در شاهنامه نام‌های اصیل این طبقات را می‌یابیم. بیرونی در این بخش از روایت خود با تلخیص تنها به تقسیم‌بندی مردمان به چهار طبقه اشاره کرده‌است. طبری (۱۳۷۵: ۱۷۹) نیز بدون اشاره به نام این گروه‌ها این چهار دسته را اینچنین یادآور می‌شود: دانشمندان، دبیران، صنعتگران و کشاورزان. بر اساس روایت ثعالبی (۱۳۶۸: ۱۴)، جمشید مردم را در طبقات گوناگون بخش کرده و دانشمندان دین و تن، نویسندگان و حسابگران، تاجران و صنعتگران تنها نمونه‌هایی از این طبقات هستند. در روایت شاهنامه جمشید مردم را در چهار گروه پرستندگان (روحانیان)، جنگجویان، کشاورزان و صنعتگران تقسیم می‌کند. همان گونه که مشخص است در روایت فردوسی به جای دانشمندان و دبیران، روحانیان و جنگجویان قرار گرفته‌اند. بنابراین روایت فردوسی از دو جهت با روایات تواریخ عربی متفاوت است: ۱- در تفاوت اصل تقسیم‌بندی ۲- در ضبط نام این طبقات در شاهنامه. از میان کتب تاریخ عربی، روایت طبری از سه منظر با روایت فردوسی اشتراک بیشتری دارد: ۱- تقسیم‌بندی اقدامات جمشید بر اساس سال ۲- طبقه‌بندی مردمان در ۴ طبقه ۳- پرداختن به جزئیات. این اشتراک حاکی از خویشاوندی روایت فردوسی و طبری است. با توجه به یکسان بودن روایت فردوسی با متون پهلوی چون دینکرد، منبع راوی شاهنامه در این بخش در کنار خدای نامه‌ها یک متن پهلوی دیگر مانند دینکرد بوده‌است. در کتاب هفتم دینکرد، جم درخشان‌ترین پادشاهان میان پادشاهان آغازین بوده‌است و با تقسیم مردم به چهار طبقه به زندگی اجتماعی نظم می‌بخشد. این چهار گروه عبارتند از: روحانیان (آسروان)، جنگجویان (ارتیشتاریان)، کشاورزان (واستریوشان) و صنعتگران (هوتخشان). این نام‌ها در پهلوی و اوستایی عبارتند از: "اوستایی-âsrô (=aörawa) "پیشوای دین"، artëštâr (=اوستایی-raöaestra) به معنی "ارتیشدار"، šwâstaryô (=اوستایی-wâstryô.fšuyant) به معنی کشاورز و hutuxš (=اوستایی-hûitiš) به معنی صنعتگر (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱ / ۵۱). از سوی دیگر باید توجه داشت که در این بخش نیز تأثیر ادبیات دینی اسلامی بر روایات تاریخ عربی مشهود است. استفاده از معادل «شیطان» به جای «دیو» اثبات‌کننده این ادعاست.

۳.۳ پیرفت ۳ (گناه جمشید)

جدول ۲ (گناه جمشید)

البدء و التّاریخ- غرر السّیر- تاریخ طبری	شاهنامه
<p>۱- طغی و کفر عند ما رأى من صنع الله له^(۸) [سرکشی کرد و به آنچه از آفرینش خدا دید، کفر ورزید]</p> <p>۲- فسقط الى الارض و ذهب بهاوه و شعاعه^۱ [بر زمین افتاد و ارزش و درخشش رفت و زائل شد]</p> <p>لَمَّا تَمَّ امر جم و جَمَّت عنده اموال الدنيا و عظم شأنه و علا ملكه و سلطانه و امتدّ زمانه و طال عليه الامد قسا قلبه و اشر و بطر و تكبر و تجبر و طغى و بغى و قال انا ربكم الاعلى و انف من العبودية فترقى الى ادعاء الربوبية فلم يلبث ان خبا قيسه و كبا فرسه و سقطت قوته و اضمحلت هيبتة و زال عنه شعاع السعادة الالهية و حدثت في ملكه الاحداث و لحقه الاتييات و خرجت عليه صنوف الخوارج و عضته انياب التواب و قصده الضحاک الحميرى المسمس بالفارسية بيوراسف من ارض اليمن فى جيوش كنيفة و شوكة شديدة فانقضّ عليه انقضاض العقاب على الارنب فهرب منه جم متنكراً و استولى الضحاک على ملكه و ملكه و حرمه و نعمه و خيله و رجله و دقه و جلّه و لم يزل يتتبع اثره و ينصب الارصاد له حتى ظفر به فى بعض السواحل فى اقبح الصورة و اسوا الحالة فصاده كما يصيد الهرّ الفأر و نشره بالمنشار و يقال انه الفاه الى السباع حتى مزقه بانباها و مخالباها ثم رجع الى مركز عزه و سرير ملكه و كانت مدة ملك جم خمس مائة و عشرين سنة و يقال اقلّ و اكثر (تعالبي)</p> <p>[چون کار جمشید به کمال رسید و اموال دنیا نزد او گرد آمد و پایگاهش بلند و کشور و فرمانروایی اش بزرگ و دوران او از اندازه فزون شد و روزگاران او به درازا کشید، دلش سخت شد، مغرور و خودپسند شد. به زورگویی و طغیان و بیدادگری پرداخت و گفت من پروردگار بزرگ شما هستم و از بندگی خدا روی گردانی و ادعای خدایی کرد. چندی نگذشت که آتشش بی فروغ شد و مرکبش سرنگون شد و نیرویش کم شد و شکوهش درهم ریخت و شعاع سعادت الهی از او زائل و حوادث بسیاری در کشورش پدیدار شد و خودش به گمراهی افتاد و گروه‌های خوارج عیبیه او بیرون ریختند. ضحاک حمیری که به فارسی به او بیوراسف گویند از سرزمین یمن با لشکری انبوه و نیرویی هراس‌انگیز بر او تاخت و همچون عقابی بر خرگوش، بر او حمله کرد. جمشید از نزد او، ناشناس گریخت ضحاک بر کشور و پادشاهی و حرم و نعمت‌ها و سواره و پیاده و کوچک و</p>	<p>۱- چنین تا بر آمد برین سالیان/همی تافت از فر، شاه کیان</p> <p>۲- جهان سر بسر گشته او را رهى/نشسته جهاندار با فرهی</p> <p>۳- یکایک به تخت مهی بنگرید/به گیتی جز از خویشتن را ندید</p> <p>۴- ز گیتی سر شاه یزدان شناس/ز یزدان بیچید و شد نا سپاس</p> <p>۵- گر نمایگان را ز لشکر بخواند</p> <p>۶- چه مایه سخن پیش ایشان بران^{AD}</p> <p>۷- چنین گفت با سالخورده مهان/ که جز خویشتن را ندانم جهان/هنر در جهان از من آمد پدید/چو من نامور تخت شاهى ندید/ جهان را به خوبی من آراستم/چنان ست گیتی کجا خواستم..</p> <p>۸- همه موبدان سرفکنده نگون/چرا کس نیارست گفتن نه چون</p> <p>۹- چون این گفته شد فر یزدان ازوی/بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی</p> <p>۱۰- هنر چون بیوست با کردگار/شکست اندر آورد و برگشت کار</p> <p>۱۱- چه گفت آن سخنگوی با ترس و هوش/که خسرو شدی بندگی را بکوش</p> <p>۱۲- به یزدان هر آنکس که شد نا سپاس/ به دلش اندر آید ز هر سو هراس</p> <p>۱۳- به جمشید بر تیره گون گشت روز/همی کاست آن فر گیتی فروز</p>

<p>بزرگش دست یافت و جاسوسانی بر او گماشت تا در بدترین شکر و زشت‌ترین حالت در ساحلی به چنگ آورد چنان گربه‌ای که موشی را. او را به اژه برید و گفته شد که او را در برابر درندگان انداخت تا او را با دندان و چنگ درینند، سپس به مرکز قدرت و تخت پادشاهی‌اش برگشت. ملت پادشاهی جمشید پانصد و بیست سال بود و بیشتر و کمتر از این نیز گفته‌اند.</p> <p>انّ جمّاً بطر بعد ذلك نعمة الله عنده و جمع الانس و الجن فأخبرهم أنّه وليهم و مالکهم و الدافع بقوته عنهم الاسقام و الهرم و الموت و جحد احسان الله عزوجل اليه و تمادي في غيّه فلم يحر احد ممن حضره له جواباً و فقد مكانه بهاء و عزّه و تخلّت عنه الملائكة الذين كان الله أمرهم بسياسة أمره (طبری)</p> <p>[جمشید کفران نعمت‌های خدا کرد. جن و انس را گرد کرد و به آنها گفت که سرپرست و مالک آنهاست. با نیروی خود بیماری، پیری و مرگ را از آنها دور کرده‌است. نیکی خداوند به خود را انکار کرد و در گمراهی‌اش استوار ماند. از کسانی که اطرافش بودند کسی جرأت پاسخ دادن نداشت. ارزش و شکوهش را از دست داد. فرشته‌هایی که خدا به تدبیر کار او گماشته بود، از او دور شدند]</p>	
--	--

بنابر آنچه در اوستا آمده‌است، جمشید دروغ گفت. آنگاه فرّه به شکل بازی از او جدا شد (یشت ۱۹، بند ۳۳). در بخش دیگری از کتاب مقلّس زرتشتیان جمشید نخستین کسی است که به مردم می‌آموزد که گوشت بخورند (یسن ۳۲، بند ۸). بر اساس روایت دیگری از متون پهلوی جمشید نسبت به خدای خود ناسپاس شد (مینوی خرد، ۱۳۹۰: ۶۶). هنگامی که فرّه از جمشید جدا شد، از بیم دیوان، دیوی را به زنی گرفت و جمگ (خواهرش) را به زنی به دیوی داد. بوزینه و خرس بیشه‌ای از این پیوند زاده شدند (دادگی، ۱۳۹۰: ۸۴). در کتاب‌های تاریخ عربی از طغیان (طغی)، کفران (کفر) جمشید نسبت به «الله»، سخن گفته شده که اصطلاحاتی قرآنی است. ثعالبی از عبارت «انا ربکم الاعلی» استفاده کرده که جمله‌ای از زبان فرعون است که در قرآن کریم ضبط شده‌است. او از «شعاع سعادت الهی» به جای «فر» استفاده کرده که حاکی از سیطره گفتمان دینی اسلامی بر روایت اوست. علاوه بر سیطره گفتمان اسلامی بر روایت مورخانی چون ثعالبی و طبری، نباید از خویشاوندی این متون با خدای‌نامه‌ها و متون پهلوی از طریق واسطه غافل شد. ضمن آن که روایت ثعالبی از داستان جمشید به روایت طبری نزدیک است، در داستان ضحاک، ثعالبی آشکارا از کتاب طبری نام می‌برد و از روایت او بهره می‌برد. بنابراین، به نظر می‌رسد، دست کم یکی از منابع ثعالبی در تدوین داستان جمشید، تاریخ طبری بوده‌است. حمزه اصفهانی (۱۳۸۱: ۴)

به در دسترس بودن سیرالملوک‌ها (ترجمه عربی خدای‌نامه‌ها)، برای تدوین تاریخ ایران اذعان کرده که این سیرالملوک‌ها می‌تواند به عنوان واسطه اصلی کتب تاریخ عربی با سنت تاریخ‌نگاری پیش از اسلام محسوب شود.

در روایت مقدسی، پس از اینکه شکوه جمشید در هم می‌شکند و شعاع نور (فر) از او جدا می‌شود، فرار می‌کند. ضحاک او را می‌یابد و با اژه به دو نیمش می‌کند (۱۴۲۰: ۱۴۱). در روایت بیرونی نیز ضحاک پس از یافتن جمشید، امعای او را بیرون می‌کشد و با اژه دو نیمش می‌کند (۱۴۱۸: ۱۱۰). در بندهش هم از بریده‌شدن جمشید سخن گفته شده است (دادگی، ۱۳۹۰: ۹۱). این بخش از روایات پهلوی و سیرالملوک‌ها با روایت فردوسی همسان است. بر اساس روایت فردوسی (۱۳۸۹: ۵۲/۱)، جمشید صد سال پنهان می‌شود، ضحاک او را کنار دریای چین می‌یابد و با اژه دو نیمش می‌کند این روایت فردوسی درباره مرگ جمشید با روایات پهلوی اشتراک خاص‌گاهی دارد. بر اساس یکی از روایت‌های متون پهلوی، هنگامی که فره از جمشید جدا می‌شود با خواهرش جمگ به کنار دریا می‌رود تا از مردم و دیوان و ملازمان در امان باشد (کریستین سن، ۱۳۸۹: ۳۲۳). در همه متون و روایات بازمانده از خدای‌نامه‌ها و سیرالملوک‌ها، جمشید به دست ضحاک کشته می‌شود، اما در نسخه‌ای از مقدمه بازمانده از شاهنامه ابومنصوری، جمشید به دست بردارش کشته می‌شود (مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ۱۳۸۷: ۱۲۳). بنابراین شاهنامه در این بخش با شاهنامه ابومنصوری ارتباط فزون‌متنی ندارد. نکته قابل توجه آن است که تعالی در این بخش، روایتی نزدیک به روایت فردوسی دارد. بر اساس متن غررالسیر، ضحاک جاسوسانی را بر جمشید می‌گمارد تا این که در ساحل دریایی به او دست می‌یابد. سرانجام دست و پای جمشید را با اژه می‌برد و او را خوراک درندگان می‌کند (تعالی، ۱۳۶۸: ۱۷).

این پیرفت در شاهنامه طولانی‌تر است. در روایت فردوسی، جمشید چون مغرور می‌شود، بزرگان را فرا می‌خواند و در برابر آنان ادعای خدایی می‌کند. فردوسی با گفتگوسازی سرکشی و طغیان را از زبان شخصیت جمشید بیان می‌کند و در واقع، به جای بیان غرور و طغیان او سعی می‌کند سرکشی را نمایش دهد. با توصیف واکنش موبدان داستان نمایشی می‌شود. راوی همچنین در پایان این بخش با اضافه کردن گزاره‌های حاوی پند، ذهن مخاطب را به سمت نکته‌هایی پندآمیز هدایت می‌کند و از این بخش داستان، نتیجه‌گیری اخلاقی می‌کند. انبساط این بخش از داستان در روایت فردوسی، برای دراماتیک کردن رویداد غرور جمشید و همراهی بیشتر مخاطب انجام شده است. همراهی مخاطب از

این جهت است که سرکشی و غرور جمشید به نحو ملموسی برای او نشان داده می‌شود. از سوی دیگر افزودن گزاره‌های پندی نیز تأثیرپذیری روایت‌شنو را به دنبال دارد.

۴. نتیجه‌گیری

کتب تاریخ عربی (تاریخ طبری، غررالسیر ثعالبی، البدء و التاریخ، آثار الباقیة) در روایت خود به به شدت تحت تأثیر ادبیات دینی اسلامی قرار گرفته‌اند؛ به همین منظور، در برابر واژه‌هایی مانند «خدا»، «دیو» و «فرّ» از معادل‌های عربی-اسلامی آن استفاده کرده‌اند (الله، شیطان، شعاع-نور). این تأثیر از دو علت سرچشمه می‌گیرد: ۱- سیطره ادبیات دین اسلام به ویژه با گسترش زبان عربی، به عنوان زبان اصلی نگارش متون علمی و تاریخی در دوره اسلامی. باید توجه داشت که کتب تاریخی این دوره، به زبان عربی تدوین شده و این تأثیرپذیری ناگزیر بوده است. ۲- بهره‌گیری از منابعی که پیش از این، متون پهلوی پیش از اسلام را به عربی برگردانده بودند. مهم‌ترین این واسطه‌ها سیرالملوک‌ها بود که به عنوان ترجمه خدای نامه‌ها، منبع اصلی مورخانی چون حمزه اصفهانی و مقدسی برای نگارش تاریخ ایران به شمار می‌رفت. سیرالملوک‌ها تا اندازه‌ای مورد استفاده قرار گرفت که با گذر زمان، اصل پهلوی آنها به فراموشی سپرده شد. از سوی دیگر، ثعالبی در تدوین داستان جمشید از تاریخ طبری در کنار دیگر متون استفاده کرده است. این ادعا از طریق شباهت‌های بسیار روایت ثعالبی با روایت طبری و نیز ذکر نام تاریخ طبری توسط ثعالبی قابل اثبات است. در برابر متون تاریخ عربی، به نظر می‌رسد فردوسی به صورت مستقیم از روایت‌های پهلوی استفاده کرده است. علاوه بر این که فردوسی از معادل‌های عربی-اسلامی برای کلیدواژه‌های داستان استفاده نکرده، شباهت‌های روایت فردوسی با متونی چون دینکرد و بندهش می‌تواند اشتراک خاستگاهی روایت فردوسی با متون پهلوی و همچنین بهره‌گیری بی‌واسطه فردوسی را از منابع پهلوی، مانند خدای نامه‌ها، مورد تأکید قرار دهد. باید دقت کرد که با توجه به این که شیوه کشته‌شدن جمشید در مقدمه بازمانده از شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی و حتی تواریخ عربی متفاوت است، علاوه بر این که احتمال استفاده فردوسی از این کتاب در داستان جمشید، ضعیف به نظر می‌رسد، خاستگاه روایت شاهنامه ابومنصوری و ارتباطش با روایت‌های شفاهی یا مکتوب پیش از آن قابل تأمل است.

کتاب‌نامه

- اصفهانی، حمزه بن حسن، (۱۳۸۱)، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء. برلین: مطبعه کاویانی. بهار، مهرداد (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران. چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه
- ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد، (۱۳۳۸). غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم. تهران: نقره. جعفری دهقی، محمود و دشتیان، زهرا (۱۳۹۲). بررسی سرانجام جمشید، پادشاه اساطیری در مآخذ گوناگون، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۹، شماره ۳۱، صص ۷۳ - ۹۸.
- دادگی، فرنیغ (۱۳۹۰). بندهش، گزارنده: مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.
- دیچیز، دیوید (۱۳۸۸). شیوه‌های نقد ادبی. چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی
- دینکرد، کتاب هفتم (۱۳۸۹). ترجمه محمدتقی راشد‌محصل، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دینوری، ابن قتیبه (۱۹۶۰). المعارف. الطبعة الاولى، قاهره: عکاشه
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (۱۴۰۹). اخبار الطوال. الطبعة الاولى، بغداد: نفقه المكتبة العربية
- سرمه، زهره (۱۳۹۴). بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، دوره ۱۱، شماره ۴، صص ۱۶۱-۱۶۰
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۹). شاه‌نامه‌ها. چاپ چهارم، تهران: هرمس
- شورل، ایو (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی. ترجمه طهمورث ساجدی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر
- ضیف، شوقی (۱۳۷۶). پژوهش ادبی. چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). شاهنامه. دفتر یکم، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ سوم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
- قاسمی، علیرضا و نیکویی علیرضا و چراغی، رضا (۱۳۹۴). بازخوانی داستان جمشید بر پایه روابط گفتمان‌های مهری-زردشتی. جستارهای نوین ادبی، ۴۸(۳)، ۳۳-۶۲
- کریستین سن، آرتور، (۱۳۸۹)، نخستین انسان و نخستین شه‌ریار. ترجمه ژاله آموزگار، چاپ سوم، تهران: چشمه.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵)، نامه باستان، جلد ۱، چاپ اول، تهران: سمت.
- گرین، ویلفرد و ویلینگهام، جان و مورگان، لی و لیبر، ارل (۱۳۹۱). مبانی نقد ادبی. چاپ پنجم، تهران: انتشارات نیلوفر
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، (۱۳۷۵). تاریخ الامم والملوک. مجلد ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- محمدی، ابراهیم و محمدی، ابراهیم و تیموریان نامانلو، یونس (۱۳۹۱). همسنجی روایت جم در اسطوره و حماسه، متن پژوهی ادبی، دوره ۱۵، شماره ۴۹، صص ۹-۳۰

داستان پادشاهی جمشید در شاهنامه فردوسی از دیدگاه نقد منابع (حامد صافی) ۲۴۱

محمدی، علی، پرستگاری، انتصار، ارتقایی، فهیمه. (۱۳۹۴). روایتی نو از تدوین حماسه ی ملی (شاهنامه). کهن نامه ادب پارسی، ۶(۲)، ۱۱۵-۱۴۵.

مقدسی، محمدبن طاهر، (۱۴۲۰)، البدء و التاريخ، الطبعه الاولى، القاهره: مكتبة الثقافة الدينية. مقدمه شاهنامه ابومنصوری (۱۳۸۷). شرح عباسقلی محمدی، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

مینوی خرد (۱۳۹۰) ترجمه احمد فضلّی، به کوشش ژاله آموزگار و مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران: نشر توس

نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰). درآمدی بر بینامتنیت. چاپ اول، تهران: انتشارات سخن

وندیداد (۱۳۹۴). ترجمه ابراهیم پورداود، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اساطیر

هلال، محمد غنیمی (۱۳۹۰). ادبیات تطبیقی. ترجمه سیدمرتضی آیت الله زاده شیرازی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر

هینلز، جان راسل (۱۳۹۳). شناخت اساطیر ایران. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اساطیر

Genette, Gerard.(1997)palimpsests: literature insecond Degree. Trans: Channa newman and Calude Doubinsky . Lincoln : University of Nebraska press.

Gunn,s. (2006). History and cultural theory. Harlow:Person Longman.

Jarrick,A . (2005). Kallkritiken maste uppdateras for att inte reduceras till kvarleva. Historik Tidskrift, 125 (2), 2-14

Rosenlund, D (2015). Source criticism in the classroom: An empiricist straitjacket on pupils historical thinking?. Historical Encounters 2(1), 47-57

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی